

دوقورباغه

نویسنده: ناشناس
ترجمه معصومه خیرآبادی

یک دسته قورباغه از جنگلی عبور می‌کردند. ناگهان دو تا از آن‌ها داخل گودالی افتادند. قورباغه‌های دیگر که عمق گودال را دیدند، به دو قورباغه گرفتار گفتند: «دیگر خود را مرده بدانید!» اما آن دو قورباغه، بدون توجه به نظرات دیگران، با تمام وجود سعی کردند خود را از گودال نجات دهند. بار دیگر قورباغه‌ها به آن‌ها گفتند: دست از این کار بردارید، چون هرگز موفق نخواهید شد. سرانجام یکی از دو قورباغه روحیه‌اش را از دست داد؛ تسلیم حرف‌های قورباغه‌ها شد و به پایین گودال افتاد و مرد!

در این حال، قورباغه دوم با تمام نیرو به پریدن ادامه می‌داد. جمعیت قورباغه‌ها دوباره بر سر او فریاد زدند که: این زجر کشیدن را متوقف کن و بمیر. اما او همچنان مصمم‌تر از قبل بالا می‌پرید تا سرانجام موفق شد از گودال بیرون بیاید. قورباغه‌ها از او پرسیدند: «مگر متوجه حرف‌های ما نشدی؟! قورباغه جوابی نداد. آن‌ها تازه فهمیدند که او «کر» است و تمام مدت تصور می‌کرده است که دوستانش برای بیرون آمدن از گودال او را تشویق می‌کنند!

این داستان به ما می‌آموزد:

در زبان نیرویی نهفته است که زندگی می‌بخشد یا می‌میراند. گفتن کلماتی امیدبخش به کسی که بر زمین افتاده است، می‌تواند او را از زمین بلند کند و به زندگی بازگرداند. در حالی که کلام ناامیدکننده ممکن است زندگی را از او بگیرد. درباره آن چه بر زبان می‌آورید، مراقب باشید. به آن‌هایی که در مسیر شما قرار می‌گیرند، کلام امیدبخش هدیه کنید. گاهی فهمیدن این نکته دشوار است که کلام امیدبخش، می‌تواند آغازگر راهی طولانی شود. همه می‌توانند از کلماتی استفاده کنند که شرایط دشوار را برای دیگران دشوارتر سازد، اما انسان هنرمند کسی است که بتواند با کلماتی امیدبخش، آرامش و خوشبختی را به دیگران هدیه کند.

